

باز کشف حوزه عمومی در حوزه نظری؛ با تاکید بر نقش طبقه متوسط جدید

جهانبخش خانجانی<sup>۱</sup> - محمدرضا مایلی<sup>۲</sup>

تاریخ دریافت: ۱۳۹۵/۱۰/۱۵ - تاریخ پذیرش: ۱۳۹۵/۱۱/۱۲

### چکیده:

برای فیلسوفان روشنگری ایده خرد با عمومیت و استدلال پیوند خورده بود. خرد، عمومی بدان معنی است که هیچ اقتداری بهتر از استدلال را به رسمیت نمی‌شناسد و استفاده از خرد عمومی باید روشنگری را به ارمغان آورد. حوزه عمومی به عنوان فضای گفتمانی شناخته می‌شود که در آن تمام قدرت‌ها و حقایق در محکمه عقل گذاشته می‌شود. بیشتر از هر فیلسوفی دیگری؛ کانت بر پیوند خرد و عمومیت تاکید داشت. فیلسوف آلمانی هگل و متفکر انگلیسی استوارت میل درباره رشد نقش سیاسی حوزه عمومی نیز بحث نموده‌اند. در ابتدای قرن بیستم دموکراسی برای اکثر اروپائیان شناخته شده بود. پیش نیاز این نظام تثبیت حوزه عمومی بود. در دوره جنگ‌های اول و دوم جهانی، چپگرایان و محافظه کاران مشترکاً در ایده دموکراسی و حوزه عمومی شک داشتند. درعین حال مسئله ارتباط میان دموکراسی و حوزه عمومی در مرکز جنگ سرد باقی ماند. ایده حوزه عمومی در چنین شرایط و فضائی انتقادی؛ بازکشف شد. در این فضای اندیشه و واقعیت به نقش طبقه متوسط - که به زعم بسیاری از متفکران جامعه شناس سیاسی حاملان اصلی توسعه هستند - نیز در کنار لزوم گسترش حوزه عمومی برای تحقق و تعمیق دموکراسی و توسعه سیاسی توجه گردید. این مقاله مروری تاریخی نظری بر کشف و بازکشف حوزه عمومی است با تاکید بر نقش طبقه متوسط در توسعه و بسط حوزه عمومی.

**کلید واژگان:** دموکراسی، حوزه عمومی، روشنگری، دموکراسی مشورتی

<sup>۱</sup> - دانشجوی دوره دکتری، علوم سیاسی، دانشکده حقوق و علوم سیاسی، دانشگاه آزاد اسلامی تهران مرکزی، تهران، ایران

<sup>۲</sup> - دکتری علوم سیاسی و استادیار، دانشکده حقوق و علوم سیاسی، دانشگاه آزاد اسلامی تهران مرکزی، تهران، ایران

### درآمدی بر تفکیک جامعه به حوزه های مختلف

واضح است که تفکیک جامعه به حوزه‌های مختلف و تحولات تاریخی جدائی جامعه از دولت<sup>۱</sup> - به معنای استقلال نسبی آن، رشد نیروهای اجتماعی، شکل‌گیری فضاهای اجتماعی - امری اساسی محسوب شده که در کنار رشد و توسعه طبقه متوسط که خالق و تقویت کننده اصلی حوزه عمومی در کشور است اهمیت دو چندانی می‌یابد. جدائی یاد شده به همان میزان که پدیده‌ای مدرن تلقی می‌شود، ایده‌ای است تاریخی و کهن که نشانه‌های آن را می‌توان در تاریخ تفکر اجتماعی یافت.

افلاطون و ارسطو جامعه را به دو بخش دولت شهر<sup>۲</sup> و زندگی خصوصی<sup>۳</sup> تقسیم می‌کردند. (کاپلستون، ۱۳۸۲: ۹۵) تفکیک یاد شده در دوران مدرن از زندگی عمومی حکایت دارد که از برخی جنبه‌ها فراتر از تعاملات رایج در بخش دولت و زندگی خصوصی است. بدین معنی که انسانها به زندگی عمومی خارج از این دو حوزه تعلق دارند و آن زندگی عمومی است. (هابرماس، ۱۳۹۰: ۱۸) ظهور مدرنیته، وقوع تغییرات ساختاری جامعه، رشد نهادهای مدرن و مدنی مانند دولت، اقتصاد مستقل، آموزش، سیستم قضائی، پلیس و... استقرار جامعه مدنی، از یک سو نشانه‌های جدائی یاد شده است و از سوی دیگر شرایط لازم را برای رشد حوزه عمومی به عنوان بخش سوم جامعه فراهم نمود است. برداشت‌های نوین فکری در اروپا - اعم از تفکرات بورژوازی و لیبرال - نیز به عنوان پیام آوران تغییرات ساختاری یاد شده بر تفکیک حوزه‌های دولت و جامعه و محدود کردن قدرت در مقابل حقوق فرد تاکید دارند. شواهدی از تفکیک جامعه به حوزه‌های گوناگون و سنخ‌شناسی‌های مختلف، قبلا جامعه‌شناسی در آثار افرادی چون ارسطو، افلاطون، هابز، توکویل، روسو، لاک، منتسکیو و... دیده می‌شد. در فرایند تاریخی اینگونه تفکیک‌ها، نوعی تحول نظری از دوگانه انگاری جامعه - که مورد نظر ارسطو بود - به چند بخشی بودن جامعه در دوران مدرن پدید آمده است. همانگونه که ذکر شد افلاطون و ارسطو، جامعه را به دو بخش دولت شهر و زندگی خصوصی تقسیم نمودند. دولت

<sup>1</sup> -state

<sup>2</sup> City-state

<sup>3</sup> - Private life

شهرهای یونانی حوزه polis که بین شهروندان آزاد مشترک بود از حوزه oikos کاملاً جدا بود. (هابرماس، ۱۳۹۰: ۱۸) در این تفکیک هر فرد حریم خاص خود را داشت و اما زندگی عمومی در بازار جریان می‌یافت. بر طبق اندیشه یونانی، ظهور دولت‌شهر حاکی از این تفکر بود که انسانها به زندگی دومی یا وجود دومی خارج از خانه اعتقاد داشتند و این دو حوزه داخلی و بیرونی از حیث کیفی تفاوت داشتند. (همان: ۵۵) این تفکیک در بعد نظری در دوره فئودالیته ادامه داشت و با ورود به دوران رنسانس و متعاقب آن مدرنیته، تغییرات اساسی یافت. بازنگری در وضع طبیعی و عبور به وضع مدنی (در آرا اصحاب قرارداد همچون هابز، لاک، روسو...)، تقسیم کار روز افزون و تغییرات ساختاری جامعه، موجب شد، دو بخشی دیدن جامعه جای خود را به چند بخشی بودن، بر مبنای عنصر عمومیت واگذار کند. حاصل عبور از وضع طبیعی به مدنی - در حوزه اندیشه - و زوال فئودالیسم - در بستر واقعیت - چیزی نیست، جز شکل‌گیری بنیان‌های دولت مدرن و جدائی دولت از جامعه به عنوان ایده مرکزی وضع مدنی. بر مبنای شرایط جدید، جامعه از دو بخش دولت شهر و خانواده به: دولت، حوزه عمومی و حوزه خصوصی بر مبنای حقوق جدید - تاکید بر این حقوق جدید اساس تفکیک یاد شده است - تغییر یافت. بازتاب تغییرات یاد شده در اندیشه‌های فلسفی و سیاسی به نظریه پردازان شاخصی چون هابز (۱۵۸۸)، لاک (۱۶۳۲)، روسو (۱۷۱۲)، دوتوکویل (۱۸۰۵)، کانت (۱۷۲۴)، هگل (۱۷۷۰)، مارکس (۱۸۸۳)، گرامشی (۱۸۹۱) و اقتصاددانانی چون آدام اسمیت (۱۷۲۳) و آدام فرگوسن (۱۷۲۳) قابل رصد است. همه این اندیشمندان کوشیدند تا سنخ‌شناسی جدیدی را با بهره‌گیری از مفاهیم مختص به خود و یا مفهوم مرکزی "وضع مدنی" ارائه دهند.

در نظر لاک، روسو و هابز که در حلقه اندیشه لیبرالی قرار دارند تفکیک دولت از جامعه، نظریه قرارداد اجتماعی و وضع مدنی از پایه‌های اصلی تحلیل به شمار می‌آید. آنچه ایده-های آنها را با اندکی اختلاف در یک سو قرار می‌دهد، اعتقاد به لیبرالیسم به عنوان بنیاد نظام‌های دموکراتیک و تفکیک حوزه‌های دولت و جامعه، و محدود کردن قدرت در مقابل حقوق فرد است. ایده اولیه لیبرالیسم کوششی به منظور تعیین حوزه‌های خصوصی (فردی، خانوادگی، اقتصادی) در برابر اقتدار دولتی بوده است و به عنوان ایدئولوژی سیاسی از حوزه

جامعه مدنی، در برابر اقتدار دولت و بنابراین از دولت مشروطه و مقید به قانون، آزادی‌های فردی و حقوق مدنی دفاع کرده است. (بشیریه، ۱۳۷۸: ۱۱) لیبرالیسم خواهان دولتی حداقلی و تمایز قائل شدن بین عرصه‌های خصوصی و عمومی است. در کنار این امر اساس اندیشه فردگرایی نیز به کمک و تقویت ایده استقلال جامعه از دولت آمد. با این وجود می‌توان استدلال کرد که از نظر فلسفه سیاسی اندیشه اصلی در زمینه حدود جامعه و دولت از فلسفه توماس هابز بوجود آمد. از نظر بشیریه (۱۳۸۷) با وجود مطلق گرایی در نظریه هابز، ریشه اولیه شناسایی حوزه جدا از دولت، در حکم قدرت عمومی را باید در نظریه او جست. (بشیریه، ۱۳۷۸: ۱۱)

هرچند که تجلی راستین قدرت اراده و حوزه عمومی را فارغ از حکومت و فرمانروایان باید در اندیشه روسو جستجو نمود. (رک: برلین، ۱۳۸۵: ۲۰۰-۲۱۰) از سوی دیگر در این حوزه که جدا از دولت فرض می‌شود، از ویژگی‌های منتسب به آن است که هرکس در جهت تامین منافع شخصی خود تلاش نموده، نفع جویی اساسی‌ترین انگیزه عمل می‌باشد. - که این موضوع در اندیشه متفکران مکتب اصالت فایده در قرن ۱۹ برجسته شد و پس از آنها تبدیل به یکی از اصلی‌ترین پایه‌های نظام لیبرال دموکرات غرب گردید- وقتی افراد حقوق مطلق خود را در وضع طبیعی به قدرت برتر واگذار می‌کنند، یک حوزه عمومی و یک حوزه خصوصی (دولت و جامعه) به صورتی مشخص و مشروع ایجاد می‌شود. چنین امری نتیجه قرارداد اجتماعی است. بنابراین در استقرار وضع مدنی، تفکیک دولت از جامعه به وقوع می‌پیوندد و این جدایی حاصل طبیعی پیدایش جامعه رقابتی و نشانه تکامل خرد در وجود انسان است. (سبزه‌ای به نقل از والتر، ۱۹۷۳: ۱۵۹) در این شرایط جامعه مدنی مبتنی بر تساهل، عدم خشونت و حقوق شهروندی بر پا می‌شود و مجموعه‌ای از حوزه‌های اجتماعی را بر روی ما می‌گشاید. به این ترتیب جامعه مدنی، جهشی انقلابی در مسیر توسعه فضاهای اجتماعی نوعاً مستقل ایجاد می‌کند. (گوکن و برگر، ۱۹۹۳: ۸۹) اگر از نظریه قرارداد اجتماعی که ریشه در عصر روشنگری دارد گذر کنیم، اولین تفکیک ساختاری جامعه را در نظرات کانت، هگل، مارکس و گرامشی می‌توان باز شناخت. کانت با تاکید بر خرد بر پیوند آن با عمومیت تاکید دارد. از نظر او خرد، عمومی است؛ بدان معنی که هیچ اقتداری بهتر از استدلال را به رسمیت نمی‌شناسد و استفاده از آن باید روشنگری را به ارمغان بیاورد. به نظر کانت بکارگیری عمومی

خرد، باید همیشه آزاد باشد و این تنها راه روشنگری برای مردم است. بنابراین در این زمینه کانت را می‌توان طراح ایده لیبرالی از حوزه عمومی دانست. (هابرماس، ۱۳۹۰: ۱۶۶) در این اندیشه، جهان که بستر اصلی شکل‌گیری عموم یا جماعت است؛ مشخص‌کننده مرزهای حوزه عمومی نیز است. اما در مورد روشنگری به عنوان مسئله اساسی در جامعه جدید، کانت معتقد است که: روشنگری با میانجی و از کانال حوزه عمومی تحقق می‌پذیرد. در این شرایط روشنگری یعنی هم بر فهم خود تکیه کردن و هم بیان کردن آن و استفاده از خرد شخصی و بکارگیری جمعی آن. (هابرماس، ۱۳۹۰: ۱۶۹-۱۷۱) در این وضعیت از نظر کانت، سنجش حقیقت مستلزم توافق عمومی است که ریشه در بحث‌های عقلانی- انتقادی حوزه عمومی دارد. روش اصلی برای ارزیابی باورها و تفکیک باورهای واقعی از امیال این است که آنها را با دیگران مطرح کنیم و در محکمه عقل عمومی به داور بسپاریم. اما آنجا که حوزه عمومی و تاکید بر این خرد جمعی به هر دلیلی و در هر سطحی محدود می‌شود، به معنای از بین رفتن آن نیست و ممکن است این روند در حوزه‌های دیگر به راه خود ادامه دهد. کانت در این زمینه بر این باور بود که محدود کردن حوزه عمومی علت اصلی ظهور انجمن‌های سری است. (هابرماس، ۱۳۹۰: ۱۷۴) در مجموع از نظریه کانت اینگونه استنباط می‌شود که:

۱. معیار سنجش خرد، بکارگیری عمومی آن و ارمغان این بکارگیری، روشنگری است.
  ۲. رهایی از قیومیت خود خواسته و پیشرفت به سوی نظم عادلانه از کانال حوزه عمومی قابل تحقق است.
  ۳. محدود شدن حوزه عمومی به هر دلیلی و در هر سطحی به معنای از بین رفتن آن نیست و ممکن است این روند در حوزه‌های دیگر به راه خود ادامه دهد.
  ۴. خصوصی شدن حوزه‌های عمومی حاصل انسداد گفتگوئی است.
- در سوی دیگر هگل جدایی بین دولت و جامعه توسعه یافته مدرن را امری اساسی و غیر قابل انکار می‌داند و با این تفکیک کلیه فعالیت‌های سیاسی را به دولت و فعالیت‌های اجتماعی را به جامعه می‌سپرد. هگل با کنار گذاشتن طرح دو وجهی ارسطو، سنخ‌شناسی جدیدی از مفاهیم ارائه داد که بر اساس آن خانواده، جامعه مدنی و دولت، جانشین خانواده و دولت ارسطو شد. (سبزه‌ای به نقل از کونن، ۲۰۰۷: ۲۹۱) هگل سپس به تعریف نقش حوزه عمومی

بر اساس الگوی قرن هیجدهم می پردازد. نقش حوزه عمومی آن است که حاکمیت و سلطه را تابع خرد می‌سازد. امروزه حاکمیت و اقتدار تماماً بر اجبار متکی نیست و حتی ریشه آن کمتر عرف و عادت است، حاکمیت و اقتدار امروزه بر خرد و استدلال مبتنی است. (هابرماس، ۱۳۹۰: ۱۸۹) از نظر هگل افکار عمومی نیز مهم است و او بین آن چیزی که در خانواده مطرح و آنچه که در محافل عمومی مطرح می‌شود تمایز قائل است. از نظریه هگل نیز چنین استنباط می‌شود که: ۱. مولود جدایی جامعه و دولت شکل‌گیری جامعه مدنی و حوزه عمومی است. ۲. بحث‌های محافل خصوصی سر منشا رشد حوزه عمومی است. ۳. نقش حوزه عمومی تابع خرد ساختن حاکمیت و سلطه است. ۴. همگانی شدن صوری و دانش قشری و سطحی، تهدید کننده حوزه عمومی است.

در سوی دیگر آنچه که ما به عنوان تفکیک نظری جامعه با عنوان ظهور جامعه مدنی می‌دانیم در اندیشه مارکس بخصوص در کتاب ایدئولوژی آلمانی به جامعه سرمایه داران حاکم یا بطور خلاصه جامعه بورژوازی (سبزه‌ای به نقل از کتر، ۲۰۰۰: ۲۳۲) تقلیل داده می‌شود. به نظر مارکس جامعه مدنی بورژوازی حاصل واقعی مدرنیته است. و این جامعه مدنی، جامعه مدنی غیرسیاسی خلع ید شده‌ای است که در درجه اول با جامعه بورژوا توسعه می‌یابد. (Marx, 1369.36) از این رو مارکس در نظریه خود درصدد ایجاد و استحکام فضای عمومی در خارج از جامعه بورژوازی است و تحقق آن را پس از سقوط سیاسی جامعه پیشین امکانپذیر می‌داند. (جهاننگلو، ۱۳۷۴: ۲۴) بنابراین از نظر مارکس به دلیل نابرابری در نظام سرمایه داری، حوزه عمومی بورژوازی با اصل بنیادین آن یعنی دسترسی پذیری همگانی در تضاد بود. دیگر نه عمومی معادل کل ملت بود و نه جامعه مدنی معادل کل جامعه. بر همین سیاق همانگونه که هابرماس (۱۳۹۰) نیز بیان می‌کند یکی بودن صاحب سرمایه و انسان ناب نیز قابل دفاع نبود. (هابرماس، ۱۳۹۰: ۲۰۰) آنچه که از ایده مارکس نیز استنباط می‌شود شامل موارد ذیل است. ۱- در سایه سرمایه داری، جامعه مدنی رخ نخواهد داد که حوزه عمومی در آن رشد کند. ۲- در جامعه سرمایه داری، جامعه مدنی و حوزه عمومی، غیر سیاسی و خلع ید شده شکل می‌گیرد. ۳- اگر اصل اساسی حوزه عمومی دسترسی پذیری همگانی باشد این اصل با ساختار جامعه بورژوازی در تضاد است.

۴- برداشت‌های کلی از عموم، عمومیت و انسان ناب در جامعه‌ای که براساس سرمایه تفکیک شده‌اند قابل دفاع نیست. ۵- حوزه عمومی می‌تواند در فضای خارج از جامعه بورژوازی تحقق یابد.

گرامشی با بهره‌گیری از ایده هگل در تفکیک حوزه‌های جامعه، الگوی سه بخشی با عنوان، اقتصاد، جامعه مدنی و دولت را در معنی غیر از آنچه تا آن زمان بکار رفته بود به کار برد. گرامشی جایگاه جامعه مدنی را در بین زیر بنای اقتصادی و دولت قرار می‌دهد. (سبزه‌ای به نقل از کبیر، ۱۹۹۱: ۵۵) از نظر گرامشی جامعه مدنی شامل همه روبناهای معین مانند: اتحادیه‌ها، احزاب، مدارس، رسانه‌ها، کلیساها، مطبوعات است که کارکرد آنها انسجام بخشی است. بنابراین مبارزه برای قدرت، نه در دولت، بلکه در جامعه مدنی و علیه جامعه مدنی رخ می‌دهد. در مجموع می‌توان تعاریف، دلایل زوال و نقش حوزه عمومی را از نظر نظریه پردازان فوق اینگونه ترسیم کرد.

جدول شماره (۱) جمع بندی از نظرات متفکرین در خصوص حوزه عمومی

متفکر	تعریف از حوزه عمومی	دلایل زوال حوزه عمومی	نقش حوزه عمومی
هابز	وقتی افراد حقوق مطلق خود را در وضع طبیعی به قدرت برتر واگذار می‌کنند یک حوزه عمومی و یک حوزه خصوصی (دولت و جامعه) به صورتی مشخص و مشروع ایجاد می‌شود	هرکس در جهت تأمین منافع شخصی خود تلاش نموده و نفع جوئی اساسی-ترین انگیزه عمل است	تثبیت قرارداد اجتماعی، تقویت و پیدایش جامعه رقابتی تحکیم تکامل خرد در وجود انسان
لاک	در شرایط وضع مدنی، جامعه مدنی، مبتنی بر تساهل، عدم خشونت و حقوق شهروندی بر پا می‌شود و مجموعه‌ای از حوزه‌های اجتماعی را بر روی ما می‌گشاید.	عدم تساهل، خشونت	حق کنترل دولتمردان سیاسی. براساس آن افراد حق دارند تا دولتمردان را در مورد عمل آنها به وظایف مندرج در قرارداد کنترل کنند
کانت	رهایی از قیمومیت خود خواسته و روشنگری با میانجی و از کانال حوزه عمومی است	محدود کردن حوزه عمومی علت اصلی ظهور انجمنهای سری است	سنجش حقیقت /توافق عمومی /بحث های عقلانی انتقادی

<p>نقش حوزه عمومی آن است که حاکمیت و سلطه را تابع خرد می‌سازد</p>	<p>آشفستگی جامعه مدنی تکه پاره شدن جامعه مدنی بر اثر منافع متضاد</p>	<p>محل عمومی افراد خصوصی، که به بحث عقلانی انتقادی می‌پرداختند پدیده‌ای رشد کرد هگل آن را حوزه عمومی می‌نامید. از نظر هگل آزادی فکری افراد، بدین معناست که آنها در امور مربوطه به دولت آزادانه افکار و پیشنهادات و قضاوت‌های شخصی شان را بیان کنند. این آزادی به شیوه جمعی آن، همان چیزی است که حوزه عمومی خوانده می‌شود</p>	<p><b>هگل</b></p>
<p>ایجاد حوزه عمومی جدید جهت جلوگیری از کم اثر کردن و خلع ید سیاسی طبقه کارگر</p>	<p>حوزه عمومی بورژوازی با اصل بنیادین آن یعنی، دسترسی پذیری همگانی در تضاد بود</p>	<p>جامعه مدنی بورژوازی حاصل واقعی مدرنیته</p>	<p><b>مارکس</b></p>
<p>کارکرد آنها انسجام بخشی و سرکوب نوین</p>	<p>دولت‌ها همواره و بطور مداوم در تلاش تولید و بازتولید هژمونی خود در عرصه ی سیاست</p>	<p>از نظر گرامشی جامعه مدنی شامل همه رو بناهای معینی مانند اتحادیه‌ها، احزاب، مدرسه، رسانه، کلیسا ها، مطبوعات می‌شود</p>	<p><b>گرامشی</b></p>

## ۱- باز کشف حوزه عمومی

دموکراسی به عنوان یک آرمان و به معنای مشارکت مردم در اداره جامعه، مستلزم رشد نیروهای اجتماعی، ایجاد بسترهای لازم برای کنش اجتماعی و سیاسی، مشارکت فعال شهروندان در زندگی، وجود آزادی و از همه مهمتر تاثیرگذاری بر فرایندهای مدیریت جامعه است. در همین زمینه تحقق چنین آرمانی مستلزم وجود بستر و فضای اجتماعی لازمی است که هابرماس در نقد خود به شرایط پیش و پس از دموکراسی لیبرال از فقدان یا ضعف آن اینگونه بیان می‌کند: هنگامی که جامعه به پیشواز برابری رفت شرط ضمنی آن این بود که شهروندان به طریقی باید در امور سیاسی و تصمیم سازی دخالت و حضور داشته باشند اما راهی برای انجام چنین عملی که در ساختار سیاسی باید وجود داشته باشد وجود نداشت. (هابرماس، ۱۳۹۰: ۶) اما دموکراسی به عنوان برآوردکننده شرایط ضمنی یاد شده از سوی قریب به اتفاق جوامع مورد پذیرش قرار گرفته است، به گونه‌ای که حتی درکشورهایی که

شیوه زندگی دموکراتیک برقرار نیست ولی باز هم نهادها و رویه‌های دموکراسی رواج دارد و در حال گسترش است. واضح است که تجربه دموکراسی در جوامع مختلف، با نظام‌های سیاسی و فرهنگی متفاوت و تحت تاثیر متغیرهای متعدد، الگوهای متفاوتی به ارمغان می‌آورد. به تعبیر دیگر، مفهوم دموکراسی در بستر نظام‌های مختلف و حتی شرایط تاریخی، گونه‌های متفاوتی درک می‌شود تا جایی که آرمان یاد شده تحت تاثیر عملکرد نظام‌های سیاسی مختلف دستخوش تغییرات و محل تردید قرار گرفته است و در نتیجه فرآیندهای ذکر شده، رشد الگوهای از دموکراسی تسریع شده است که حامل کمترین سطح از مشارکت مردمی است و عملاً دموکراسی لفافه‌ای برای کنش‌کنندگان سیاسی نخبه محسوب می‌شود. یک سویه و ابزاری شدن دموکراسی، تحت سیطره قرار گرفتن تمام فضای تاثیرگذاری و تصمیم‌گیری دموکراتیک توسط دستورهای اداری و فنی - نزدیک به نظر و بر درباره جوامع و دولت‌های مدرن و نظام بروکراتیک آنها - و یا سلطه احزاب قدرتمند بر فرآیندهای سیاسی، تجاری شدن حوزه زندگی، رشد سرمایه داری، سر برآوردن رژیم‌های اقتدارگرا، ضعف‌های دموکراسی لیبرال، ایجاد نهادهای دموکراتیک برای کشیدن لفافه‌ای بر واقعیت کنش سیاسی و بسیاری مسائل دیگر، موجب شد نظریات مختلفی در جهت بازسازی دموکراسی طرح گردد. (رک: ریتزر، ۱۳۹۳: ۲۱۱ تا ۲۱۵) دموکراسی رایج عمدتاً دموکراسی لیبرال، با چالش‌های فراوانی روبروست که بازاندیشی در نظریه دموکراسی را ضروری و حیاتی می‌سازد. برخی از این چالش‌ها به شالوده‌ها و بنیان‌های دموکراسی مربوط می‌شود و برخی به الگوهای عملی و کژکارکردهای آن. برای مثال تبدیل شدن دموکراسی به فرایندگردش نخبگان و یا بازی‌های احزاب سیاسی از آن دست کژکارکردها است.

پاتنام (۲۰۰۰) در مقاله مفصلی با عنوان **دموکراسی در آمریکا** مطالعات تجربی فوق العاده‌ای در خصوص افول مشارکت در همه حوزه‌های مدنی ارائه کرده است. به نظر او در آمریکا حیات و درگیری عمومی به شدت در حال افول است. (پاتنام، ۲۰۰۰: ۱۵) پیش از او نیز سی رایت میلز هم در کتاب **نخبگان قدرت** نیز دقیقاً به این نکته اشاره دارد. یکی از عوارض کاهش مشارکت تبدیل سیاست به حوزه عمل و رفتار تعدادی نخبه است که بر مبنای اندیشه و علایق خود به منافع عمومی شکل می‌دهند. (انصاری، ۱۳۸۵: ۱۳۶) گیدنز

نیز (۱۹۹۹) با نقد دیدگاه ارتدوکسی به دموکراسی معتقد است که با تغییرات عمیقی که اینک در عرصه‌های زندگی اجتماعی پدید آمده است دیگر چنین دموکراسی کارآمد نیست. نظریه دموکراسی باید به سمت و سوی سیاست‌رهایی بخش حرکت کند که متضمن دو عنصر عمده یعنی تلاش برای گسیختن غل و زنجیرهای برجامانده از گذشته به قصد تغییر و تبدیل رفتارها و کردارها در جهت آینده و تلاش برای در هم شکستن سلطه نامشروع بعضی افراد یا گروه‌ها بر دیگران شود. (گیدنز، ۱۹۹۹: ۲۲) در این شرایط نهادهای دموکراسی لیبرالی دچار نوعی استحاله معنایی شده‌اند و هرگونه بازسازی در نظریه دموکراسی مستلزم دخالت دادن عنصر مشارکت واقعی مردم است. این مشارکت آنگونه که هابرماس نیز بدان اشاره می‌کند در اصل در خدمت تفاوت‌یابی و رشد شناختی اخلاقی نیز هست. پس این قوه و پتانسیل را باید در سازوکار و مفهوم حوزه عمومی جستجو کرد. هنگامی که از بازیافت و باز کشف حوزه عمومی صحبت می‌کنیم به گونه‌ای ضمنی نیز به استحاله حوزه عمومی و از بین رفتن خط فاصله بین حوزه عمومی، دولت و بازار اشاره داریم. آرنت (۱۳۸۰)، هابرماس (۱۹۷۰)، تیلور (۱۹۹۰) و بعدها شیلان بن حبیب (۲۰۰۴ و ۲۰۱۰) با این دغدغه حوزه عمومی را می‌کاوند. آرنت معتقد بود که با از بین رفتن فاصله ذکر شده، حوزه عمومی در علایق خانه‌داری و سیاست در حالت تدبیر منزل قرار گرفته است. از سوی دیگر هابرماس نیز دلایل درونی و برونی باز طرح حوزه عمومی را رشد عقلانیت ابزاری، فنی تعریف کردن حوزه‌های اجتماعی و از بین رفتن فضاهای تصمیم‌گیری دموکراتیک می‌داند. بستری برای تحقق هرآنچه که از دموکراسی درک خواهیم کرد لازم است. این بستر همان "حوزه عمومی" است که مدام در بازبینی و نقد شرایط موجود از دموکراسی عمل خواهد کرد. در این صورت، وضعیت و شرایط حوزه عمومی به عنوان معیار سنجش میزان دموکراتیک بودن جامعه و نظام سیاسی و چگونگی کارکرد جوامع دموکراتیک کنونی و پیشین مورد نظر قرار می‌گیرد. بازکشف و طرح حوزه عمومی به عنوان مفهوم مرکزی دموکراسی گفتگویی حاصل تلاش نظری افرادی چون هانا آرنت، هابرماس، باختین و شیلان بن حبیب است. (Gripsurd, 2010. 149)

در مقابل این دیدگاه عمدتاً کنش‌گرایانه؛ اندیشمندان مکاتب دیگر همچون مارکسیست-های ساختگرا قرار داشتند که در نهایت تشکل‌های اجتماعی- از جمله حوزه عمومی و در کل

بخش‌ها و پدیده‌ها و آگاهی‌های اجتماعی - را متأثر از ساختارها و در تعیین با زیربنای هر جامعه - اقتصاد - دانسته و اهمیتی را که آرنت و هابرماس و... به صورت مستقل و تاثیر گذار برای آن قائل بودند را نفی می‌کردند. ( رک: ریتزر، ۱۳۹۳ )

### هانا آرنت: حوزه عمومی به عنوان میزی در میان

هانا آرنت با طرح ایده‌ای از حوزه عمومی به عنوان "میزی در میان" به این مسئله می - پردازد که فقدان و ضعف حوزه عمومی در جامعه مدرن تداوم دهنده خشونت سیاسی و غیر سیاسی در حیات بشری است. وظیفه دولت شهر از نظر او شکل دادن به فضایی برای شنوندگان و بینندگان است تا داستان‌ها و روایت‌ها را به حافظه بسپارند. آرنت با نقد دو رویکرد مارکسیستی و لیبرالیستی، وظیفه سیاست را تاسیس فضای عمومی و حوزه عمومی برای تحقق عمل می‌داند و اصولاً در جایی که حوزه عمومی وجود دارد سیاست در مفهوم واقعی‌اش رخ می‌دهد. او با تمایز گذاردن با مفاهیمی چون قدرت، زور و خشونت بر تمایز یونانی بین حوزه عمومی و خصوصی بین سپهر دولت شهر و سپهر خانواده، بین فعالیت‌های سیاسی که به جهان مشترک تعلق دارند و فعالیت‌های که به نگهداشت زندگی مرتبطاند تاکید می‌کند. در این اندیشه، حوزه عمومی جهان مشترک انسان‌هاست و آنچه که نمی‌توان دید و یا شنید به طور خودکار به تاریکی حوزه خصوصی تبعید می‌شود. سوسوی نوری که زندگی خصوصی ما را روشن می‌کند، نوری است که از سرچشمه فروزان حوزه عمومی ساطع می‌شود. حوزه عمومی مانند میزی در بین است که همزمان انسانها را به یکدیگر پیوند می‌دهد و از همدیگر جدا می‌کند. هنگامی که چنین "در بینی"<sup>۱</sup> از میان برود انسان - ها به مثابه توده‌ای فرو می‌ریزند و جامعه توده‌ای شکل می‌گیرد. حوزه عمومی در این مفهوم ضامن شباهت‌ها و تفاوت‌هاست. بنابراین: ۱- حوزه عمومی فضای نموده‌ها و واقعیتها است که توسط خودمان و دیگران حاصل می‌شود. ۲- حوزه عمومی، جهان مشترک انسانها است، اما همچنانکه همه کسانی که حول یک میز نشسته‌اند دارای یک چشم انداز نیستند، در حوزه عمومی نیز اینگونه است. ۱- خصلت مصنوعی یا ساختگی بودن حوزه عمومی ۲- ویژگی

---

<sup>1</sup> - in the middle of / or among

مکانمندی‌اش ۳- تمایز بین علایق خصوصی و عمومی (انصاری، ۱۳۸۰: ۶۶) از ویژگی‌های حوزه عمومی مورد نظر آرنت است. او در نقد دموکراسی کنونی اشاره می‌کند که: برای اینکه سیاست رخ دهد فقط کافی نیست که مجموعه‌ای از افراد باشند که به طور مجزا و مستقل و بر مبنای عقاید شخصی شان رای بدهند، بلکه سیاست در جایی اتفاق می‌افتد که این افراد بتوانند با همدیگر در حوزه عمومی گفتگو کنند (انصاری، ۱۳۷۶: ۱۲۵) بنابراین حوزه عمومی، نهادها و اعمالی است که مردم به عنوان شهروندان در آنها مشترک می‌شوند. آرنت در کتاب سرچشمه‌های توتالیتاریسم و سپس کتاب وضع بشری به از بین رفتن تفکیک حوزه عمومی و خصوصی اشاره می‌کند. آنچه که در قالب جامعه شکل گرفت در واقع تسری سرطان وار حوزه خصوصی به تمام عرصه‌های زندگی بشر است. (انصاری، ۱۳۸۰: ۴۵) از نظریه آرنت چنین استنباط می‌شود که: ۱- شاخص انسان به عنوان انسان بودن، مشارکت در حوزه عمومی است. ۲- هویت بخشی و جامعه پذیری در گرو حضور در حوزه عمومی است ۳- رشد فضائل اخلاقی و انسانی، کشف خود و دیگران از طریق حضور و وجود حوزه عمومی است. ۴- وظیفه سیاست شکل دهی به حوزه عمومی است نه محدود کردن آن. ۵- نمونه آرمانی حوزه عمومی فاقد نابرابری است. ۶- حوزه عمومی در عین تاکید بر برابری و خلق جهان مشترک ضامن تفاوت‌ها است. ۷- فقدان حوزه عمومی باز تولید کننده خشونت در جامعه است. ۸- گسترش سرطان وار حوزه خصوصی شکل گرفتن جامعه توده‌ای و اتمیزه شده افراد از تهدیدات حوزه عمومی به حساب می‌آید.

جدول شماره (۳) تعاریف، کارکردها و دگرگونی‌های حوزه عمومی از نظر هانا آرنت

تعریف	کارکرد و هدف	بازدهی	ویژگی های حوزه عمومی	زوال و دگرگونی حوزه
جهان مشترک انسانها	زیربنا های سیاست و پیش نیاز عمل سیاسی	حوزه ای که عمل در آن رخ می دهد و آزادی، کثرت و افشاء هویت در آن صورت می گیرد	۱- خصلت مصنوعی یا ساختگی بودن حوزه عمومی ۲- ویژگی مکانمندی اش ۳- تمایز بین علایق خصوصی و عمومی عنصر پیوند و استقلال	بسط و گسترش فعالیت های اقتصادی، تسری سرطان وار حوزه خصوصی

نظریه آرنت از حوزه عمومی

### هابرماس و دگرگونی ساختار حوزه عمومی بورژوازی

در میان گستره کاری هابرماس، گفتگوی آزاد به عنوان شرط ضروری هرگونه کلام و کنش عقلانی است. دفاع از روشنگری با عنوان طرح ناتمام مدرنیسم و اعتقاد او بر اینکه که "جامعه مدرن طی عمر خود هرگز نتوانسته است عدالت، آزادی، فردیت و همبستگی را توأمان تحقق بخشد و پیشرفت‌های فنی را با نیازهای اخلاقی و علایق رهایی بخش مردمان هماهنگ سازد" (ابادری، ۱۳۷۷: ۳۸)، ستون اصلی و تکیه‌گاه نظریه او محسوب می‌شود. به لحاظ اجتماعی گسترش عقل ابزاری و نگرش تکنوکراتیک به همه عرصه‌های زندگی این خطر بزرگ را در بردارد که همه مسائل عملی یعنی مسائل اخلاقی، سیاسی و فرهنگی جامعه را به عنوان مسائل فنی تعریف و ارزیابی شده و در نتیجه در خارج از حیطه تصمیم‌گیری دموکراتیک به دست متخصصان و دانشمندان حل و فصل گردد و علم و تکنولوژی به ابزاری جهت رفع بحران مشروعیت در سرمایه داری متاخر و توجیه ایدئولوژیک نظام موجود بدل می‌شوند. بی شک موثرترین و مهم‌ترین نظریه پرداز حوزه عمومی هابرماس است. (Jostein, Gripsurd, 2010.149)

راجع به چگونگی شکل‌گیری، کارکردها و دگرگونی‌های حوزه عمومی کمتر صاحب نظری به مانند هابرماس ایده نظری نظام مند و منسجم دارند بخش زیادی از بحث‌های صورت گرفته در خصوص حوزه عمومی در وصف این پدیده و ایده‌های هنجاری حوزه عمومی است. به نظر پیوزی (۱۳۸۷) هابرماس در ریشه‌یابی و تحلیل حوزه عمومی در عصر جدید به مفهوم مالکیت خصوصی و نقش آن در پیدایی جامعه مدنی در غرب توجه دارد و برخلاف مارکس و مارکسیست‌های بعدی شکل‌گیری حوزه عمومی را از روابط مالکیت مستقل نمی‌داند. (پیوزی، ۱۳۸۷: ۱۱۹) از نظر هابرماس به رسمیت شناختن مالکیت خصوصی و محترم شمردن آن توسط دولت‌های نوین غربی این مجال را ایجاد کرد که همانطور که افراد در حیطه مالکیت باید از حقوق فردی برخوردار باشند روابط خصوصی آنها در عرصه‌های سیاسی و اجتماعی به عنوان پیامد این امر مورد توجه بیشتری واقع شود. هابرماس با تاکید بر اصل رسمیت یافتن نهاد مالکیت خصوصی معتقد است که مالکیت خصوصی بر ابزار تولید صرفاً در قلمرو آزادی اقتصادی مفید نبود بلکه به تدریج فعالیت‌های خصوصی افراد را از حوزه روابط شخصی که در چارچوب خانواده از مدت‌ها پیش شکل گرفته بود به بازار کشانید. او در این

مورد اشاره می‌کند که: "فعالیت اقتصادی که خصوصی شد آنگاه به سوی بازاری کلایی جهت یافت که آن بازار تحت هدایت عمومی توسعه یافته بود و شرایط اقتصادی تحت چنین فعالیتی در خارج از محدوده خانگی برای نخستین بار به صورت یک خواسته عمومی در آمد." (هابرماس، ۱۳۸۹: ۱۹) در واقع حوزه عمومی زمانی شکل گرفت که فعالیت‌های خصوصی از حیطه خانوادگی پا به بیرون گذاشت و درست از همینجا به بعد است که بحث حوزه عمومی برای هابرماس اهمیت پیدا می‌کند. از نظر هابرماس منظور از حوزه عمومی قبل از هر چیز آن قلمروی از زندگی اجتماعی است که در آن چیزی نزدیک به افکار عمومی بتواند شکل گیرد. شهروندان هنگامی که به شیوه‌ای خالی از قید و بند- یعنی تضمین آزادی تجمع و همکاری و آزادی بیان و نشر افکار آنها- در مورد مسائل مورد توجه عموم، تبادل نظر نمایند، همچون یک پیکره عمومی رفتار می‌کنند. افکار عمومی به وظایف نقد و کنترلی اشاره دارد که پیکره عمومی شهروندان به طور غیر رسمی در برابر طبقه حاکم انجام می‌دهد. (Habermas, 1964: 220) به نظر هابرماس بدون شناخت این حوزه شناخت جامعه مدرن امکان پذیر نیست. به نظر او پیش نیاز حوزه عمومی؛ نیاز افراد به خصوصی شدن روابط فردی و مدنی است. این امر باید در همه ابعاد زندگی- به ویژه در بعد اقتصادی - ایجاد شود. به نظر او با آزادی تجارت داخلی و خارجی زمینه‌های رشد بورژوازی و سپس لیبرالیسم مهیا شد. این بسترسازی (خصوصی شدن) که در عرصه جامعه مدنی ایجاد شده است به تدریج زمینه‌های شکل‌گیری حوزه عمومی را فراهم آورد. از این نظر حوزه عمومی بورژوازی هابرماس، ریشه در حوزه خصوصی دارد که به واسطه بحث و گفتگوی شهروندان درباره مسایل عمومی تشکیل می‌شود. از این رو بین جامعه مدنی و حوزه عمومی یک رابطه تنگاتنگ وجود دارد. همانطور که هابرماس در این مورد می‌گوید: "جامعه مدنی هم سوی با اقتدار غیر شخصی به وجود آمد که بر اساس آن فعالیت‌ها و وابستگی‌هایی که تاکنون معطوف به چارچوبه اقتصاد خانگی بود از این محدودیت به حوزه عمومی مجال بروز یافت. (Habermas, 1989: 19) آنچه که هابرماس را وادار به باز طرح موضوع حوزه عمومی و قرار دادن آن در مرکز بحث‌های خود می‌کند ناظر بر چند مسئله است. ۱- تحت سیطره قرار گرفتن جهان زندگی

هابرماس به مانند آرنت معتقد بود که با رشد عقلانیت ابزاری، تمام فضای تصمیم گیری دموکراتیک، تحت سیطره دستورهای اداری و فنی درآمده است و هم مانند وبر معتقد بود که مدرنیته عصر عقلانی شدن است، اما عقلانی شدن یک سویه. به عقیده وی تصمیم ابزاری یعنی کاربست آن در تمام حوزه‌های زندگی اجتماعی و تبدیل کردن مسائل عملی، سیاسی به مسائل فنی (هابرماس، ۱۹۷۰: ۹۶) موجب شده که تصمیم گیری دموکراتیک ویران و تحت سیطره دستورهای فنی قرار گیرد.

## ۲- بازسازی و نقد دموکراسی موجود

دومین مسئله‌ای که موجب طرح نظریه حوزه عمومی شد، بازسازی دموکراسی است. یکی از اهداف مهم هابرماس در کتاب تحول ساختاری حوزه عمومی، بازسازی نظریه دموکراسی است. هابرماس در کتابی با عنوان: **خودمختاری و همبستگی، گفتگو با هابرماس**؛ اشاره می‌کند آنچه واقعا بر دیدگاه‌های سیاسی من تاثیرگذار بود سال ۱۹۴۵ است. او که دوران تباهی و فساد فرهنگی آلمان دوران نازی را به خوبی درک کرده بود، بر این باور بود که جامعه آلمانی به یک نوع بازسازی فرهنگی و اخلاقی نیاز داشت و به لحاظ سیاسی این نیاز در تجدید حیات دموکراسی می‌باشد. هابرماس بعدها با نگارش مقاله‌ای با عنوان سه مدل هنجارین دموکراسی به نقد مدل‌های رایج دموکراسی و پردازش ایده دموکراسی گفتگویی پرداخت. به نظر هابرماس دموکراسی لیبرال دارای کمبودها و نقصان‌های اساسی است. دموکراسی لیبرال بر شکاف بنیادین بین دولت و جامعه مبتنی است و فقط از طریق فرایند دموکراتیک این رابطه برقرار می‌شود. دموکراسی لیبرال از درک ماهیت بین الاذهانی سیاست غافل است و عقلانیت ابزاری را به جای عقلانیت مفاهمه‌ای یا ارتباطی جای داده است. این برداشت تازه- ای نیست. پیش از او ماکس وبر نیز ابراز بیم در خصوص قدرت فراگیر دستگاه‌های بروکراتیک- سازمان های حکومتی تا احزاب سیاسی ودانشگاه و...- نموده و آن را باحضور فعالانه، آگاهانه و آزادانه مردم در نظام‌های دموکراتیک در تباین دانست. در این راستا، شومپتر (۱۸۸۳- ۱۹۴۶) هم تفکیک میان دولت حاکم و جامعه را در کشورهای دموکرات ضروری دانسته و با طرفداران آرمانگرایی دموکراسی که آرای مردم را تجلی کامل بیان آزادانه و خلاق آنها در اداره جامعه می‌دانند؛ به مجادله برمی‌خیزد. (رک: هلد، ۱۳۶۹؛ فصل ۵) ۳- افول و دگرگونی حوزه عمومی

#### ۴- پاسخ به نقدهایی در خصوص معایب مدرنیته

طرح نظریه حوزه عمومی، دو هدف دیگر را نیز در سر داشت. از سویی، هابرماس با پی-ریزی یک پارادایم خاص سعی داشت که تغییرات تاریخی را به کمک آن، مورد تحلیل قرار دهد و از سوی دیگر او بدین وسیله مقوله‌ای هنجاری می‌پرورد تا برای نقد سیاسی جامعه نو از آن استفاده کند. (Peter Uwe, 1994.217) او در تعریف حوزه عمومی بیان می‌کند که: "منظور از حوزه عمومی، قلمرویی از زندگی اجتماعی است که در آن هر عاملی بتواند افکار عمومی را به هم نزدیک سازد و مجال شکل‌گیری پیدا می‌کند. (Habermas, 1984.136) بخشی از حوزه عمومی در هر گفتگویی که در آن افراد خصوصی گرد هم می‌آیند تا جمعی تشکیل دهند شکل می‌گیرد. (علیخواه، ۱۳۷۸: ۱۱۷) سه عنصر اصلی نظریه هابرماس در خصوص حوزه عمومی عبارت است از اینک: ۱- حوزه عمومی به مکانی برای تبادل نظر نیاز دارد که برای همه قابل دسترس باشد ۲- امکان مبادله تجربیات اجتماعی و دیدگاه‌ها در آن وجود داشته باشد ۳- حوزه عمومی در مواجهه با دیدگاه‌ها و نقطه نظرات از مباحثه و منطق بهره‌گرفته می‌شود. از نظریه هابرماس چنین استنباط می‌شود که: ۱- ضمن تأکید بر پروژه ناتمام مدرنیته؛ گسترش عقل ابزاری و تحت سیطره قرار گرفتن زیست جهان را تهدیدی برای حوزه عمومی می‌داند. ۲- دنیای اجتماعی ما به عنوان یکی از سه قلمرو و حوزه زیست با واسطه زبان و از طریق برقراری روابط بین اشخاص قادر به ادامه حیات است. در این زمینه جامعه فاقد کنش ارتباطی؛ بیمار است. ۳- دموکراسی به گونه لیبرالی، عقلانیت ابزاری را به جای عقلانیت مفاهمه‌ای یا ارتباطی جای داده است و مشارکت را به حداقل رسانده است. ۴- حوزه عمومی شرایط مناسبی برای تعامل اجتماعی به عنوان هسته مرکزی زندگی جمعی و زایش افکار عمومی است. ۵- مشارکت و نظارت دموکراتیک، اصل اساسی در حوزه عمومی است. ۶- کثرت، تفاوت و عقاید ناهمگون در حوزه عمومی وجود خواهد داشت و فضای حوزه عمومی به روی عقاید متفاوت باز است. ۷- حوزه عمومی در فرایند جامعه‌پذیری و بازتولید یک جهان سالم؛ نقش مهمی را ایفا می‌کند. ۸- دولت حداکثری، تجاری شدن رسانه‌های جمعی، تسلط احزاب بر فرایندهای سیاسی، از جمله تهدیدات حوزه عمومی است.

جدول شماره (۴) تعاریف، کارکردها و دگرگونی‌های حوزه عمومی از نظر هابرماس

تعریف	کارکرد و هدف	بازدهی	ویژگی‌های حوزه عمومی	زوال و دگرگونی حوزه عمومی
منظور از حوزه عمومی، قلمرویی از زندگی اجتماعی است که در آن هر عاملی بتواند افکار عمومی را به هم نزدیک سازد. شکل‌گیری پیدا می‌کند.	فرایندهای باز تولید: نخست؛ بازتولید فرهنگی، دوم؛ یکپارچگی اجتماعی، و سوم؛ جامعه‌پذیری	تحکیم و ایجاد دموکراسی واقعی جلوگیری از سلطه سیستم بر زیست جهان	بستر شکل‌گیری «افکار عمومی» بر سر منافع عمومی به بحث و تبادل نظر، میانجی گروه‌های همسود و قدرت عمومی، اصل مشارکت و نظارت دموکراتیک، حق ورود در این حوزه برای همه شهروندان تضمین شده، دوری از جزم اندیشی حاکمیت خرد جمعی	رشد سازمان‌های بزرگ اقتصادی قدرت فزاینده رسانه‌های جمعی، دولت حداکثر، احزاب، علم، تکنولوژی

بر مبنای مجموع مباحث بخش بازکشف حوزه عمومی و طرح نظریات آرنست، هابرماس و به عنوان نظریه پردازان تاثیرگذار در این فرایند می‌توان جدول ذیل را که شامل تعاریف، اهداف و ویژگی‌های حوزه عمومی است ارائه نمود

جدول شماره (۵) تعاریف، کارکرد، بازدهی و ویژگی‌های حوزه عمومی

نظریه پرداز	تعریف	کارکرد هدف	بازدهی	ویژگی‌های حوزه عمومی	زوال و دگرگونی حوزه عمومی
آرنت	جهان مشترک انسانها	زیربناهای سیاست پیش نیاز عمل سیاسی	حوزه‌ای که عمل در آن رخ می‌دهد و آزادی، کثرت و افشاء هویت در آن صورت می‌گیرد	۱- خصلت مصنوعی یا ساختگی بودن حوزه عمومی ۲- ویژگی مکانمندی‌اش ۳- تمایز بین علایق خصوصی و عمومی عنصر پیوند و استقلال	بسط و گسترش فعالیت‌های اقتصادی تسری سرطان وار حوزه خصوصی
هابرماس	منظور از حوزه عمومی، قلمرویی از زندگی اجتماعی است که در آن هر عاملی بتواند افکار عمومی را به هم نزدیک سازد مجال شکل‌گیری پیدا می‌کند	فرایندهای باز تولید، نخست بازتولید فرهنگی، دوم یکپارچگی اجتماعی، و سوم جامعه‌پذیری	تحکیم و ایجاد دموکراسی واقعی جلوگیری از سلطه سیستم بر زیت جهان	بستر شکل‌گیری «افکار عمومی» بر سر منافع عمومی به بحث و تبادل نظرمیانجی گروه‌های همسود و قدرت عمومی اصل مشارکت و نظارت دموکراتیک حق ورود در این حوزه برای همه شهروندان تضمین شده دوری از جزم اندیشی حاکمیت خرد جمعی	رشد سازمان- های بزرگ اقتصادی قدرت فزاینده رسانه‌های جمعی دولت حداکثر احزاب علم تکنولوژی
تیلور	ویژگی و فضای همه جا حاضر جامعه مدرن و حوزه‌ای که مردم آزادانه افکار خود را با ذهنیت دیگران پیوند می‌دهند	نقشی تعیین کننده در خود توجیهی آن به عنوان جامعه‌ای آزاد و خود مختار دارد	از طرق گوناگون بر حکومت و قدرت سیاسی اثر می‌گذارد و آن را کنترل و یا برخی از سیاست‌های آن را تعدیل می‌کند	مردم آزادانه افکار خود را هم در مقام فرد و هم در مقام ذهنیت مشترک شکل می‌دهند و ثابثا افکار مشترک حاصل شده از طرق گوناگون بر حکومت و قدرت سیاسی اثر می‌گذارد و آن را کنترل و یا برخی از سیاست‌های آن را تعدیل می‌کند	
باختین	حوزه بیرون از سیاست رسمی مبتنی بر انسان گفتگو کننده	حوزه مقاومت در برابر سیاست و قدرت رسمی	وجود آمدن کانالی برای نقد سیاست- های موجود	در شرایط سرکوب به عنوان مفتری برای بیان عقاید و نظریات افراد. تقویت کننده مقاومت‌های اجتماعی	سرکوب دولت- ها

### طبقه متوسط و توسعه حوزه عمومی

اما ادبیات نظری مرتبط با طبقه و بخصوص طبقه متوسط و تاثیرات آن را می‌توان به دو دسته کلی تقسیم نمود: یک دسته، تئوری‌هایی هستند که می‌توان از آنها با عنوان تئوری-

های کلاسیک از طبقه متوسط و رویکرد هنجارین و تجویزی از نظام قشربندی و نقش طبقه متوسط نام برد. در این دسته ضمن نقد و آسیب شناسی الگوهای کنونی دموکراسی، همزمان بحثی تاریخی و آسیب شناسانه از نقش طبقه متوسط در جامعه در توسعه فضای حائل بین دولت و حوزه خصوصی ارائه می کنند. آرنت و هابرماس در این دسته قرار می گیرند. (رابرت و کروسلی، ۲۰۰۴: ۱۲) این رهیافت معمولاً برای تحلیل تحولات ناشی از نوسازی در کشورهای غیر غربی طرح شده است. و معمولاً ترکیبی از الگوهای خطی و غیرخطی از نوسازی و دموکراتیزاسیون در مقایسه با کشورهای اروپائی مورد استفاده قرار گرفته است. این رهیافت بدان جهت در طرح موضوع حوزه عمومی مطرح است که در یک سوی در این نظریه‌ها همراه با توسعه اقتصادی، رشد طبقه متوسط، رشد آگاهی‌های اجتماعی، شکل‌گیری فعالیت‌های داوطلبانه و رشد حوزه‌های عمومی و دموکراتیک مدنظر قرار گرفته است و از سوی دیگر با تاکید بر لزوم شکل‌گیری بسترهای اجتماعی مشارکت در فرایند نوسازی تاکید می‌شود. عاملی که بسیاری از تحولات در جوامع به مانند ایران را می‌تواند تحلیل کند. از جمله اینکه همراه با تحولات نوسازی فقدان یا ضعف بسترهای لازم برای جلب مشارکت نیروهای اجتماعی، می‌تواند برای دولت‌ها مسئله ساز شود. (هانتینگتون، ۱۳۸۴) در این رهیافت - علیرغم تفاوت‌های نظری موجود - می‌توان به طیف گسترده‌ای از نظریه‌های مختلف ارائه شده توسط روستو<sup>۱</sup>، لیپست<sup>۲</sup>، هانتینگتون، دایاموند<sup>۳</sup>، لینز، هیگلی و برتون<sup>۴</sup> اشاره کرد.

هانتینگتون با ایده تقاضای مشارکت سیاسی گروه‌های اجتماعی جدید و ناکامی ساختارهای قدرت در ایجاد بسترها برای جلب مشارکت به این موضوع می‌پردازد که نوسازی به همراه خود، فروپاشی در بعضی از ساختارهای سنتی را به همراه می‌آورد. او با هدف رفع نواقص تحقیقات لیپست متغیرهای جدیدتری علاوه بر مؤلفه ثروت و برابری اضافه می‌کند. ساخت اجتماعی، عامل خارجی و بستر فرهنگی از آن جمله‌اند. از نظر هانتینگتون «جوهر سیاسی انقلاب، توسعه سریع آگاهی سیاسی و بسیج اجتماعی گروه‌های نوپدید به درون حوزه سیاسی

<sup>1</sup> - Rustow

<sup>2</sup> - Seymour Martin Lipset

<sup>3</sup> - Larry Diamond

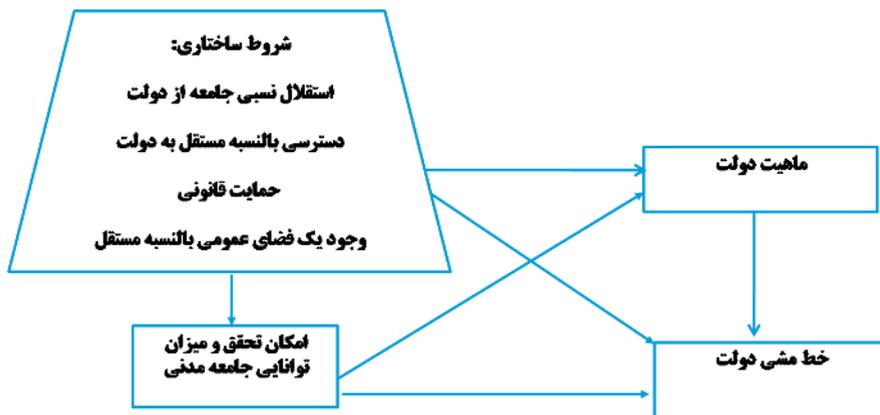
<sup>4</sup> - Higley and Berton

است با چنان شتابی که نهادهای سیاسی موجود نمی‌توانند آن را جذب کنند.» (بشیریه، ۱۳۷۲: ۵۵). اصولاً انقلاب‌ها از نظر هانتینگتون در جوامعی رخ می‌دهد که جامعه شاهد افزایش مشارکت و بسیج سیاسی گروه‌هایی هستند که پیشتر از صحنه سیاست خارج بوده‌اند و از سوی دیگر فاقد نهادهای سیاسی لازم برای جذب این مشارکت هستند. در این جوامع «توسازی سیاسی» رخ داده است، اما «توسعه سیاسی» هنوز واقع نشده است. (بشیریه، ۱۳۷۲: ۵۵)

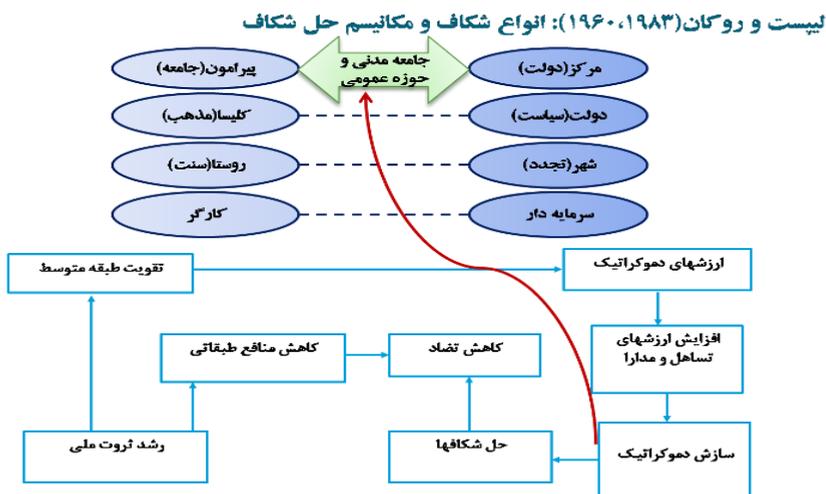
هانتینگتون مهمترین عاملی را که باعث به‌وجود آمدن توسعه سیاسی در کشورهای جهان اول می‌داند، وجود یک طبقه متوسط تحت عنوان طبقه بورژوا است. که در شکل‌گیری حوزه‌های عمومی و بسترهای اجتماعی جلب مشارکت اجتماعی موثراند. به‌اعتقاد او به هر میزان حجم این طبقه که شامل گروه‌های حرفه‌ای و شغلی، مذهبی، فلسفی و سندیکاهای صنفی می‌شود، بیشتر باشد، به‌همان میزان زمینه‌های به‌وجود آمدن دموکراسی سیاسی نیز فراهم می‌شود. به‌اعتقاد هانتینگتون این طبقه با دسترسی به ابزارهای رسانه جمعی و تولید فکر، می‌تواند حد واسط مناسبی میان توده‌های مردمی و حاکمان باشند تا مطالبات آنان را به حاکمان منتقل کنند. از سوی دیگر، وی مدعی است که این طبقه در کشورهای جهان سوم یا وجود ندارد و یا حجمش آن‌قدر ضعیف است که نمی‌تواند تأثیر مطلوبی در مناسبات و کنترل قدرت داشته باشد. بنابراین، کشورهای جهان سوم زمانی می‌توانند به دموکراسی سیاسی دست یابند که این لایه اجتماعی را تقویت کنند و در صورت موفقیت در این خصوص، می‌توانند امیدوار به ایجاد دموکراسی در کشورشان باشند.

آیزنشتات (۱۹۹۵) از شروط ساختاری صحبت می‌کند که یکی از مشخصه‌های آن شکل-گیری فضای عمومی بالنسبه مستقل برای امکان تحقق و توانائی جامعه مدنی است. او در این شروط ساختاری از استقلال نسبی جامعه از دولت، دسترسی بالنسبه مستقل به دولت و حمایت قانونی نام می‌برد. مدل ذیل چارچوب رابطه دولت با جامعه و شروط ساختاری از نظر او برای تحقق و توانائی جامعه مدنی است.

آی‌نشتات (۱۹۹۵، ۱۹۹۳): شروط ساختاری-اجتماعی پیوند بین جامعه و دولت (جامعه مدنی)



در نظریه لیپست کشف رابطه دموکراسی و توسعه اقتصادی مورد نظر است. اگر چه در این زمینه تعریف نخبه گرایانه‌ای از دموکراسی طرح می‌شود، اما هنگامی که از شکل‌گیری سازمان‌های داوطلبانه با هدف نظارت بر دولت بحث می‌شود به نوعی به شکل‌گیری حوزه‌های عمومی که بانی آن طبقه متوسط اشاره می‌شود. در مجموع از نظریه لیپست اینگونه می‌توان استنباط کرد که، سیاست‌های توسعه اقتصادی ناشی از افزایش ثروت، گسترش آموزش زمینه‌های دموکراسی را فراهم می‌آورد. طبقه متوسط که با این فرایند رشد می‌کند معمولاً، داوطلبانه به تشکیلات سیاسی می‌پیوندد و به‌عنوان نیروی همسنگ با قدرت دولت در توازن قرار می‌گیرد و مرجع مناسبی برای رسانه‌های جمعی در دریافت داده‌های سیاسی و اقتصادی تلقی می‌شود؛ حتی دیدگاه‌های منعکس شده افراد این طبقه در این رسانه‌ها به مهارت‌های سیاسی شهروندان و افزایش مشارکت سیاسی آنان منجر می‌شود. از نظر لیپست و روکان (۱۹۸۳) هم مکانیسم حل شکاف با سازش دموکراتیک و در واقع ظهور جامعه مدنی و حوزه عمومی است. مدل ذیل گویای طرح اصلی لیپست در این زمینه است.



### نتیجه گیری

تفکیک جامعه به حوزه‌های مختلف؛ خالق استقلال جامعه از دولت، رشد نیروهای اجتماعی، شکل‌گیری فضاهای اجتماعی و حوزه عمومی است. در این فرآیند اندیشه‌ای، حرکت از دوگانه انگاری به سوی چند بخشی دیدن جامعه صورت گرفته است. در دوره مدرن با وقوع تغییرات ساختاری و رشد نهادهای مدرن و مدنی؛ منجر به این شد که دو بخشی دیدن جامعه جای خود را به چند بخشی بودن بر مبنای عنصر عمومیت واگذار کند. هابز، لاک، روسو و... با ایده قرارداد اجتماعی صحنه بر چنین تفکیکی گذاشته‌اند. بازتاب تغییرات یاد شده در اندیشه‌های کانت، هگل و مارکس موجب بحث در خصوص لایه سوم جامعه یعنی حوزه عمومی شد. در این میان اگر کانت را طراح ایده لیبرالی از حوزه عمومی قلمداد کنیم باید مارکس را ناقد اصلی ایده حوزه عمومی در جامعه سرمایه داری بدانیم. این نقد بعدها در آثار فوکو و... نمایان شد. کانت با بهره‌گیری از معیار حوزه عمومی برای سنجش خرد و هگل با طرح نقش حوزه-های عمومی در تابع خرد ساختن حاکمیت بحث‌های مربوط به حوزه عمومی را گسترش دادند. حاصل جامعه جدید در حوزه سیاسی چیزی نیست جز دموکراسی که از آن به عنوان آرمان

مشترک کنونی جوامع یاد می‌برند. این آرمان مستلزم وجود بستر و فضای اجتماعی است که آن را از حالت دموکراسی ابزاری خارج نماید. باز کشف حوزه عمومی پاسخی به چنین مسئله‌ای بود. یک سویه و ابزاری شدن دموکراسی، تحت سیطره قرار گرفتن تمام فضاهای اجتماعی منجر شد که هابرماس، آرنست، باختین، تیلور و شیلا بن حبیب از ایده حوزه عمومی در دوره معاصر دفاع نمایند. عنصری که ما را به دموکراسی گفتگویی در مقابل دموکراسی ابزاری و نخبه گرایانه می‌رساند.

## منابع فارسی:

### کتاب

- ابادری، یوسفعلی (۱۳۷۷)، *خرد جامعه‌شناسی*، ناشر. طرح نو
- انصاری منصور (۱۳۸۰)، *دموکراسی گفتگویی: امکانات دموکراتیک اندیشه‌های میخائیل باختین و یورگن هابرماس*، نشر مرکز
- بشیریه، حسین (۱۳۷۸)، *تاریخ اندیشه‌های سیاسی در قرن بیستم*، جلد دوم: لیبرالیسم و محافظه کاری، نشر نی
- برناردی، برونو (۱۳۸۲)، *مردم سالاری در تاریخ اندیشه غرب*، ترجمه. عباس باقری، تهران. نشر نی
- پاتنام، رابرت (۱۳۸۰)، *دموکراسی و سنت‌های مدنی*، ترجمه. محمدتقی دلفروز، تهران. سلام
- پیوزی، مایکل (۱۳۷۸)، *یورگن هابرماس*، ترجمه. احمد تدین، نشرهرمس
- جهانبگلو، رامین (۱۳۷۴)، *مدرنیته، دموکراسی و روشنفکران*، نشر مرکز
- حسین ادیبی و عبدالمعبود انصاری (۱۳۵۸)، *نظریه‌های جامعه‌شناسی*، انتشارات جامعه
- ریتزر، جورج (۱۳۹۳)، *نظریه جامعه‌شناسی در دوران معاصر*، انتشارات علمی
- *فرهنگ اندیشه سیاسی* (۱۳۸۵)، ترجمه. خشایار دیهیمی، نشر نی
- کاپلستون، فردریک چارلز (۱۳۶۳)، *تاریخ فلسفه*، ترجمه. جلال‌الدین مجتبوی، جلد ۱، انتشارات علمی و فرهنگی
- کارل مارکس و فریدریش انگلس (۱۳۷۹)، *پنج مقاله درباره ایران*، ترجمه و گردآوری داور شیخوندی، نشر آتیه
- لنکستر، لین (۱۳۷۰)، *خداوندان اندیشه سیاسی*، ترجمه. علی رامین، جلد سوم، قسمت اول اندیشه و اجتماع ۲، تهران، انتشارات امیرکبیر
- هابرماس، یورگن (۱۳۹۰)، *دگرگونی ساختاری حوزه عمومی*، ترجمه. جمال محمدی، انتشارات افکار
- هلد، دیوید (۱۳۶۹)، *مدل‌های دموکراسی*، ترجمه. عباس مخبر، انتشارات روشنگران

- هولاب، رابرت (۱۳۷۸)، **نقد در حوزه عمومی**، ترجمه. حسین بشیریه، تهران، نشر نی

### مقالات

- انصاری، منصور، خرداد و تیر (۱۳۷۶)، **حوزه عمومی در اندیشه سیاسی هانا آرنه**، مجله: اطلاعات سیاسی - اقتصادی، شماره ۱۱۷ و ۱۱۸
- بشیریه، حسین، زمستان (۱۳۸۵)، **آرنه و سیاست؛ تاریخ اندیشه‌های سیاسی قرن بیستم**، مجله بخارا، شماره ۵۸
- سبزه‌ای، محمد تقی، بهار و تابستان (۱۳۸۶)، **بررسی مقایسه‌ای دیدگاه‌های هگل، مارکس و گرامشی درباره دولت و جامعه مدنی**، مجله، پژوهش سیاست نظری، شماره ۱۴
- علیخواه، فردین، فروردین و اردیبهشت (۱۳۷۸)، **کنش ارتباطی؛ بنیاد شکوفایی حوزه عمومی (اندیشه‌های یورگن هابرماس)**، مجله اطلاعات سیاسی، شماره ۱۳۹

### منابع انگلیسی:

- Jostein, Gripsurd, Hallvard Moe(2010),The idea of the public sphere,published by lexington books
- Jurgen Habermas, The Theory of communicative.(London: polity of Basil Blackwell.(1991)
- Jurgen Habermas(1984), The public sphere :encyclopedia article in foundation of the Frankfour school of social research. Judith Marcus and Zoltan Tar(Eds.)
- Putnam, Robert (2002), Democracies in Flux:The Evolution of

### مقالات

- Peter Uwe critical theory public sphere and culture Jurgen Hubermas “in The Frankfurt school :critical Assessment , Vol .5 (London :Routlade 1994)